جلسه 8-634

**سه‌شنبه - 07/07/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به هدی بود که واجب دوم از واجبات حج در روز عید قربان هست بعد از رمی جمرۀ عقبه.

هدی در حج یک شرط زمانی دارد که بحث شد. شرط زمانی هدی از ابتداء روز عید قربان هست تا آخر ایام تشریق؛ یعنی تا غروب روز سیزدهم. و یک شرط مکانی دارد که باید در منی ذبح بشود. حد منی هم ذکر شده؛ در صحیحۀ معاویة بن عمار هست: و حد منی من العقبة الی وادی محسّر. این نکته را هم توجه کنید در این روایت نفرمود: و حد منی من جمرة العقبة الی وادی محسر؛ و لذا این نکته هست که چه بسا منی مقداری قبل از جمرۀ عقبه شروع بشود؛ ابتداء عقبۀ کبری که یک راه به شکل عقبه بوده؛ به شکل گردنه بوده؛ ابتداء این گردنه، حد منی بوده. وسط این عقبه جمره بوده که به او سنگ می‌زدند؛ اما خود عقبه ابتدائش قبل از جمره بوده که علامات امروز منی هم همین را نشان می‌دهد که علامات امروز منی که نوشته بدایة منی این، جلوتر هست از جمرۀ عقبه. شما از مکه که می‌روید به سمت منی قبل از این‌که به جمرۀ عقبه برسید می‌بینید در طرف چپ‌تان بالای کوه نوشته بدایة منی که البته این علامت به شکل منحرف هست، کج هست. و لکن کج هم حساب کنیم به حسب ظاهر آن خط وهمی که از او می‌آید به طرف جمرات، آن خط وهمی به جمره نمی‌خورد به ما قبل جمره می‌خورد. حد منی من العقبة الی وادی محسر که وادی محسر آخر منی است. طرف راست و چپ منی هم کوه‌ها هستند.

اما شرط خود هدی؛ فرمودند: باید هدی، تام باشد ناقص نباشد. و این در روایت صحیحه هست که اگر هدی، ناقص بود مجزی نیست. تعبیر در روایت این است: فرموده است که صحیحۀ علی بن جعفر: الرجل یشتری الاضحیة عورا فلایعلم الا بعد شرائها هل تجزئ عنه؟ قال: نعم الا ان‌یکون هدیا واجبا فانّه لایجوز ان‌یکون ناقصا. هدی واجب که قدر متیقنش قربانی حج هست و این‌که شامل قربانی در کفارات بشود این بحثی هست که بعضی مثل آقای زنجانی معتقدند که هدی واجب شامل کفارات واجبۀ در رابطه با حج مثل کفارۀ سوار ماشین مسقف شدن هم می‌شود. اما قدر متیقن که همه قبول دارند همان قربانی حج است. نعم الا ان‌یکون هدیا واجبا فانه لایجوز ان‌یکون ناقصا؛ هدی واجب نباید ناقص باشد.

و ما قبلا عرض کردیم این بیانی که در این تقریرات مرحوم آقای خوئی که مستند الناسک هست که مرحوم آقای بروجردی تقریر کرده که این‌طور تفسیر کرده است هدی ناقص را که مجزی نیست؛ گفته: آن‌که نقصش برگردد به نقص در جهت حیات و زندگی او؛ مثل این‌که لنگ است، یک‌چشم است. اما اگر دم ندارد، یک گوسفندی است بی‌دم، این، نقص بما هو حیوان ندارد؛ چون این دم هیچ تاثیری در جهت حیات و اعاشۀ او ندارد. ما عرض کردیم این درست نیست. اطلاق دلیل می‌گوید: عرف اگر بگوید این گوسفند ناقص است و لو نقصش بخاطر این است که از بقیۀ افراد هم صنفش عقب مانده دم ندارد با این‌که هیچ تاثیری هم ندارد بی‌دم بودن او در نوع زندگی‌اش ولی عرف می‌گوید این گوسفند ناقص است و لذا مجزی نیست.

[سؤال: ... جواب:] او که نص روایت است. حالا در فقیه وجبا ندارد بالاخره خود تقابل نشان می‌دهد که مراد هدی واجب است. ببینید تعبیر می‌کند: الرجل یشتری الاضحیة؛ اضحیه در مقابل هدی وقتی گذاشته می‌‌شود، معلوم می‌شود که آن هدی، واجب است و این اضحیه، مستحب. عرض کردم قدر متیقن از هدی،‌ قربانی حج است؛ اما کفارات در روایات از آن تعبیر شده به هدی. در روایاتی داریم که منشأ این‌که آقای زنجانی فرمودند که هدی صادق است بر کفارۀ تظلیل و لذا می‌گویند: کفارۀ تظلیل که سوار ماشین مسقف شده می‌خواهد کفاره بدهد، یا لبس مخیط کرده می‌خواهد کفاره بدهد، که باید یک گوسفند ذبح کند، باید همان شرائط قربانی واجب را داشته باشد. در مقابل مشهور که می‌گویند: عرفا به او بگویند گوسفند، کافی است. نه شرط سنی دارد کفارۀ تظلیل نه شرط سلامت دارد. ایشان می‌فرمایند: چون هدی بر او صادق است؛ و لذا شرائط هدی را باید داشته باشد. منشأ این فرمایش ایشان روایاتی است که هدی را بر کفاره هم اطلاق کرده که انشاءالله در جای خودش باید بحث کنیم. خواستم عرض کنم قدر متیقنی که لانزاع فیه این است که هدی شامل هدی الحج که واجب دوم در روز عید قربان هست، می‌شود. و اگر صدق کند که این هدی، ناقص است مجزی نخواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] اضحیه ظاهرش این است که قربانی مستحبی که در بلاد در روز عید قربان مستحب بود که مردم قربانی بکنند. هدی در خصوص حالا یا حج یا کفارات مربوط به حج است؛ اختصاص به روز عید قربان هم ندارد؛ اگر کسی روز سیزدهم قربانی حج را بکشد به او می‌گویند هدی؛ یا حتی در عمرۀ مفرده می‌گویند هدی عمرۀ مفرده که البته او مستحب است. می‌گویند هدی با این‌که اختصاص به روز عید قربان ندارد. اضحیه اختصاص دارد به روز عید قربان.

هدی باید ناقص نباشد. این از صحیحۀ علی بن جعفر استفاده شد. روایاتی هم هست به سند صحیح نقل شده از سکونی و لکن با مضمون‌های مختلف.

مثلا در کافی از نوفلی نقل می‌کند از سکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال النبی صلی الله علیه و آله: لاتضحی بالعرجاء بیّن عرجها و لابالعجفاء و لابالجرباء و لابالخرقاء و لابالحذّاء و لابالعضباء.

سکونی چون قاضی عامی بوده حسب ظاهر، و لذا تعبیری که می‌کند از امام صادق علیه السلام معمولا این است: می‌گوید: عن جعفر بن محمد. آن لقب خاص حضرت را معمولا بکار نمی‌برد. این بخاطر این‌که قاضی عامی بوده. طبق نظر مشهور البته نظری هم هست که سکونی، شیعه است. و شیخ طوسی که می‌گوید: عامی بوده، اشتباه کرده. بعضی از رجالیین این نظر را دارند. برای ما خیلی فرق نمی‌کند؛ بالاخره ثقه است. آن‌هایی که معتقدند بین خبر موثق و بین خبر امامی عدل تفاوت هست در آثار، آن‌ها برایشان این بحث برای‌شان مهم است که خبر موثق در تعارض با خبر صحیح اعتبار ندارد به نظر آقای زنجانی و خبر صحیح حجت بلامعارض است. برای ایشان مهم است که این، خبر موثق باشد یا خبر صحیح. و لذا برای این افرادی که فرق می‌گذارند بین خبر موثق و صحیح تشخیص این‌که سکونی امامی عدل است یا عامی ثقه است مهم است. و این‌ جهتی که این‌ها گفتند: سکونی امامی عدل بوده بعضی از رجالیین، روایاتی است که سکونی نقل می‌کند که با سنی بودن او می‌گویند سازگار نیست. از جمله این روایت هست که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در تشییع جنازۀ مخالف می‌گوید: جلوی جنازۀ مخالف راه نروید؛ پشت جنازۀ او راه بروید؛ فان الملائکة تستقبله بالوان العذاب. چون جنازۀ مخالف که راه بروید ملائکۀ عذاب از او استقبال گرم می‌کنند؛ آن‌وقت شما این گرمای عذاب آسیب به شما می‌زند. می‌گویند: یک سنی که نمی‌آید همچون روایتی را نقل کند. برای ما خیلی مهم نیست این جهت.

این مواردی که در این روایت ذکر شده یکی اعرج است که بین العرج است. لنگی است که لنگ بودنش نمایان است. عجفاء، یعنی لاغر. عجفاء به لاغر می‌گویند.

 [سؤال: ... جواب:] عرجاء مؤنث اعرج است؛ گوسفند ماده‌ای که لنگ هست. ماده که خصوصیت ندارد. مادۀ عرجاء، گوسفند ماده‌ای که عرجاء هست نباید در قربانی از او استفاده بشود. گوسفند نری هم که اعرج هست او هم همین است. حداقل اطلاقاتی که نباید ناقص باشد قربانی در او فرقی نیست بین ماده و نر.

لاتضحی بالعرجاء بین عرجها و لابالعجفاء. عرض کردم عجفاء یعنی گوسفند یا شتر یا گاو لاغر. آن‌که می‌گویند: کلیه‌های او پی ندارد. و لابالجرباء؛ جرباء یعنی آن گوسفند ماده‌ای که اجرب هست؛ بیماری جرب دارد. و لابالخرقاء؛ آن‌که گوشش را پاره کردند. و لابالحذّاء؛ در بعض نسخ دارد: جذّاء. در بعض نسخ دیگر دارد: جدعاء. این را ما در پاورقی این نوشته‌ها توضیح دادیم. و لابالعضباء؛ عضباء آنی است که شاخ داخلی‌اش شکسته باشد. این یک نقل.

در نقل صدوق در معانی الاخبار از عبدالله بن مغیره از سکونی نقل می‌کند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لایضحی بالعرجاء بین عرجها و لابالعوراء بین عورها و لابالجفاء؛ گوسفند لاغر و لابالجرباء؛ گوسفند اجرب و لابالجدعاء؛ اجدع مقطوع الاذن هست که در وسائل این‌طور می‌گوید: الجدعاء المقطوعة الاذن. و لابالجدعاء و لابالعضباء؛ عضباء مکسورة القرن است؛ شاخ داخلی‌اش شکسته باشد. جدعاء، المقطوعة الاذن. منتها آیا این جزء روایت است یا توضیح شیخ صدوق است؟ روشن نیست. احتمال دارد که این‌ها توضیح ذیل روایت از راوی باشد حالا یا صدوق یا در کلام شیخ، شیخ توضیح داده.

در فقیه به شکل مرسل این روایت را نقل می‌کند.

در تهذیب باز از عبدالله بن مغیره نقل می‌کند از سکونی با یک مقدار اختلاف. لاتضحی بالعرجاء بین عرجها و لابالعوراء بین عورها و لابالعجفاء لاغر و لابالخرماء در این نقل دارد خرماء. اخرم آنی است که داخل بینی‌اش را سوراخ می‌کنند، می‌شود اخرم. قطع می‌کنند طرف بینی‌اش را همان‌طور که در مجمع البحرین دارد. و لابالخرماء و لابالجذّاء و لابالعضباء؛ جذاء همان مقطوع الاذن است. جدعاء با جذّاء یک معنا دارد. جدعاء چطور مقطوع الاذن بود جذاء هم گفتند الجذاء المقطوعة الاذن.

ظاهرا یک روایت است با نقل‌های مختلف. لذا باید به قدر متیقن اخذ کرد. در این اختلاف‌ها نمی‌شود تعیین کرد که کدامیک از این نقل‌ها درست است. اگر عنوان ناقص صادق باشد، که هیچ؛ ما طبق قاعده می‌گوییم: لایجزئ الهدی الناقص. اگر صادق نباشد که آقای خوئی می‌گفت: گاهی صادق نیست ناقص چون جهت زندگی او تحت تاثیر و هیچ خللی بخاطر این مسائل پیدا نمی‌کند؛ حالا یک گوسفند بخشی از گوشش بریده باشد چه تاثیری دارد در نحوۀ زندگی او؟ آن‌وقت ناقص صادق نیست بر او. باید از این روایات کمک گرفت. از این روایات بخواهیم کمک بگیریم در اختلاف نقل در این روایات، ما دچار مشکل می‌شویم. نمی‌توانیم بگوییم: مثلا آن‌که در این روایت هست مثلا الخرماء، او درست است؛ در تهذیب هست الخرماء؛ اما در معانی الاخبار بجای الخرماء بود الجرباء. در کافی همین‌طور بود الجرباء. الخرماء که نبود. در کافی به سند صحیح که به نظر ما صحیح است نوفلی و همین‌طور در معانی الاخبار که دیگه مسلم عبدالله بن المغیرة عن السکونی است نوفلی در او نیست، تعبیر بود الجرباء. در تهذیب بجای جرباء دارد خرماء. خب ما چطور بیاییم بگوییم: آن‌که اخرم هست، یعنی بینی‌اش را حالا سوراخ کردند یا به تعبیری که در مجمع البحرین است الخرماء هی التی تقطع وترة انفها، به این وسط دو سوراخ بینی می‌گویند: وترة الانف. الخرماء هی التی تقطع وترة انفها او طرف انفها.

اگر جدا کنند بخشی از انف را، به نظر ما ناقص است. ولی از نظر آقای خوئی ناقص ممکن است نباشد؛ چون جهت حیات و اعاشۀ او تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد. چون اصلا این‌ها شتر را همین کار را می‌کردند. ممکن است از نظر آقای خوئی ناقص نباشد؛ چون این هیچ نقصی در جهت اعاشۀ او ایجاد نمی‌کند مثل این‌که بخشی از گوش گوسفند را می‌برند. او که خواستگار نمی‌خواهد برایش بیاید بگوید: بخشی از گوشش بریده است من نمی‌خواهم بگیرمش. هیچ تاثیری در جهت حیات و اعاشۀ او ندارد. ولی ما معتقدیم عرفا به این می‌گویند ناقص.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا این‌که ناقص نمی‌گویند. مثل فرض کنید گاو چاقی که نمی‌شود بردش برای مزرعه. این می‌شود ناقص؟ چون ما نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ مگر معیار خوبی‌ها و بدی‌ها ما هستیم؟ عرفا باید به این بگویند: ناقص. جهت اعاشه و حیاتش نقص ندارد؛ بله از جهت ما چون یک کمبودی دارد، این، ناقص است. ولی اگر سوراخ بشود این‌ هم نیست؛ چون بریدگی غیر از قطع شدن و جدا شدن بخشی از گوش یا بخشی از بینی است. پاره شده، پارگی، بریدگی، نه، این‌که جدا بشود بخشی از عضو این‌ اصلا ناقص هم نیست. و لکن خرماء ممکن است صادق باشد. آن‌وقت ما می‌توانیم خرماء مجزی نیست؟ نه؛ بخاطر این‌که اختلاف بین این روایات هست. این را توجه داشته باشید.

مسأله‌ای که در اینجا هست این است که آقای خوئی فرمودند که لایجزئ المکسور قرنه الداخل. آن حیوانی که شاخ داخلی‌اش شکسته، او مجزی نیست. شاخ داخلی سفید رنگ است. ولی آن‌که شاخ خارجی‌اش شکسته اشکال ندارد. دلیل ایشان هم صحیحۀ جمیل بن دراج است که در صحیحۀ جمیل بن دراج همین تعبیر هست که عن ابی‌عبدالله علیه السلام انه قال: فی المقطوع القرن او المکسور القرن اذا کان القرن الداخل صحیحا فلاباس و ان کان القرن الظاهر الخارج مقطوعا. قرن خارجی مقطوع باشد مهم نیست. مهم این است که قرن داخلی صحیح باشد.

ما عرض‌مان این است که جناب آقای خوئی این روایت قابل استدلال نیست. چرا؟ برای این‌که این روایت که در خصوص هدی واجب نیامده. این روایت کجایش داشت فی الهدی الواجب؟ ما اگر عرفا احراز کنیم که ناقص گفته می‌شود به این حیوانی که مقطوع القرن الخارجی است، آن شاخ بیرونی‌اش شاخ ظاهری‌اش، اگر احراز کنیم عرفا به او می‌گویند ناقص چون شاخ بیرونی‌اش شکسته یا قطع شده احراز کنیم می‌گویند ناقص خب تعارض به عموم من وجه می‌کند با صحیحۀ علی بن جعفر. صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: نباید هدی واجب ناقص باشد. یک‌وقت می‌گویید: عرفا ناقص نیست این گوسفندی که شاخ بیرونی‌اش قطع شده یا شکسته، یا این گاوی که شاخ بیرونی‌اش قطع شده یا شکسته، عرفا ناقص نیست، بله حرفی نداریم. اما انصاف این است که عرف به این می‌گوید ناقص دیگه. اگر شاخ بیرونی یک گوسفند یا یک گاوی شکسته یا قطع شده عرف به این نمی‌گوید ناقص؟ قطعا می‌گویند ناقص. جهت حیات و اعاشه‌اش هم لطمه می‌بیند؛ درگیر می‌خواهد بشود با یک گوسفند دیگه.

[سؤال: ... جواب:] حالا یک گوسفندی صنفش این است که شاخ ندارد، او ناقص نیست. مثل این‌که ما چنگال نداریم از خودمان دفاع کنیم. اما اگر یک حیوانی که صنفش این است که چنگال دارد ولی چنگالش را بکشند که نمی‌تواند از خودش دفاع کند این ناقص نیست؟ خب ناقص است دیگه؟ وقتی به او بگویند ناقص، خب صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: ناقص نباید باشد هدی واجب. آن‌وقت این روایت می‌گوید: شاخ بیرونی‌ شکسته باشد اشکال ندارد. این اعم از اضحیۀ مستحبه و هدی واجب است. نسبت می‌شود عموم من وجه. در خصوص هدی واجبی که شاخ بیرونی‌اش شکسته یا قطع شده، صحیحۀ علی بن جعفر به اطلاقش می‌گوید: هدی ناقص را ما مجزی نمی‌دانیم و این هم عرفا هدی ناقص است، اطلاق صحیحۀ جمیل می‌گوید: گوسفند یا گاو شاخ بیرونی شکسته یا قطع شده مجزی است، شامل هدی واجب است با هم تعارض می‌کنند. نسبت عموم و خصوص مطلق نیست. می‌توانیم این صحیحۀ جمیل را حمل کنیم بر اضحیۀ مستحبه.

نگویید: تعارضا تساقطا؛ رجوع می‌کنیم به اطلاقات هدی باز هم نتیجه به نفع آقای خوئی می‌شود. چون آقای خوئی ممکن است بگوید: خیلی تلاش کردید تعارض به عموم من وجه برقرار کردید، در گوسفند یا گاوی که شاخ بیرونی‌اش شکسته صحیحۀ جمیل را که می‌گفت: مجزی است با صحیحۀ علی بن جعفر در هدی واجب، حیوان ناقص مجزی نیست، تعارض به عموم من وجه گرفتید، آقای خوئی ممکن است بگوید: تعارضا تساقطا در مورد هدی واجبی که گوسفند یا گاو، شاخ بیرونی‌اش قطع شده یا شکسته ما رجوع می‌کنیم به اطلاقات فما استیسر من الهدی و اصل برائت از این شرطیت زائده. باز هم به نفع آقای خوئی تمام می‌شود.

می‌گوییم: نه، موثقه سکونی کجا رفت؟ که می‌گفت: و لابالعضباء. عضباء در ذیل نقل شیخ طوسی در تهذیب و نقل صدوق در معانی الاخبار آمد:‌ والعضباء هی المکسورة القرن؛ اختصاص نداشت به مکسورة القرن الداخل. موثقۀ سکونی اطلاق دارد دیگه؛ عام فوقانی است دیگه. می‌گوید: لایضحی بالعضباء چه در هدی واجب چه در اضحیۀ مستحب چه در مکسور القرن الداخل چه در مکسور القرن الخارج. می‌شود عام فوقانی دیگه. دقت کردید چی شد؟ ما اشکال‌مان این است: می‌گوییم: جناب آقای خوئی! اگر آن گوسفند یا گاوی که شاخ بیرونی‌اش شکسته یا قطع شده از نظر شما تام است عرفا، ما با شما نزاعی نداریم. اما اگر انصاف اقتضاء کرد بگوییم این، ناقص است. و لذا در بیع الحیوان انسان اگر در تاریکی یک گوسفند بخرد روشن که شد ببیند این قرن خارجی‌اش شاخ بیرونی‌اش افتاده یا شکسته، خیار عیب دارد. معلوم می‌شود ناقص است که خیار عیب دارد. حالا که این‌طور شد تعارض می‌کند به عموم من وجه. صحیحۀ جمیل که در مطلق اضحیه می‌گفت: قرن خارجی شکسته باشد یا قطع شده باشد، اشکال ندارد؛ تعارض می‌کند با صحیحۀ علی بن جعفر که در خصوص هدی واجب می‌گوید: ناقص نباید باشد. اطلاقش می‌گوید: یعنی شاخ بیرونی‌اش شکسته یا افتاده نباشد. بعد از تعارض و تساقط فکر نکنید اصل برائت مرجع ما است، اطلاق فما استیسر من الهدی مرجع ما است، نخیر، مرجع ما این موثقۀ سکونی است که می‌گفت: و لابالعضباء.

[سؤال: ... جواب:] عام فوقانی است با چی تعارض بکند؟ صحیحۀ جمیل که اخص مطلق است از این موثقۀ سکونی. این موثقۀ سکونی می‌گوید: لایضحی بالعضباء در خصوص هدی واجب که نبود اعم بود صحیحۀ جمیل هم اعم بود می‌گفت: مکسور القرن الخارج اشکال ندارد؛ مقطوع القرن الخارج اشکال ندارد؛ با این‌که نسبتش عموم مطلق بود. با صحیحۀ علی بن جعفر هم تنافی نداشتند؛ این‌ می‌گوید: لاتضحی بالعضباء آن هم می‌گوید: لایصح الهدی الواجب فی الحیوان الناقص. با هم اصلا تنافی ندارند. چی مشکلی با هم دارند؟ و لذا این می‌شود عام فوقانی؛ مرجع فوقانی ما. ما این اشکال را داریم.

و لذا احوط این است که گوسفندی که شاخ بیرونی‌اش شکسته یا قطع شده برای هدی واجب انتخاب نکنیم.

[سؤال: ... جواب:] چه اشکال دارد بگوییم: در اضحیۀ مستحبه تفصیل بین کسر قرن داخلی و کسر قرن خارجی است اما در هدی واجب باید قرن داخلی و خارجی هر دو سالم باشد؛ بخاطر اهمیتش. اضحیۀ مستحبه هم شرائط دارد؛ نه این‌که هر روغن ریخته را نذر امام‌زاده بکنید. آن هم شرائط دارد؛ منتها شرطش آسان‌تر است.

اما بحث این‌که آقای خوئی فرموده: الاظهر عدم کفایة الخصی. امروز لغتا معنا کنیم تامل کنید. ما یک خصی داریم که فارسی‌اش می‌شود اخته؛ آن‌که خصیتینش را کشیدند. یک موجوء داریم؛ حیوانی که رگ‌های بیضتین آن را کوبیدند. یک مرضوض داریم. مرضوض حیوانی است که خود بیضتینش را کوبیدند. پس یک اخته داریم مسلول الخصیتین؛ اصلا خصیتینش را کشیدند خارج کردند. یک موجوء داریم؛ حیوانی که رگ‌های بیضتینش را کوبیدند اما بیضتینش را نکوبیدند. یک مرضوض داریم؛ آنی است که خود بیضتینش را کوبیدند. یک قسم چهارم هم داریم ایشان متعرضش نشده؛ مفتول الخصتین؛ حیوانی که بیضتینش را تابیدند. با این تابیدن کلی به او ضرر زدند. پش شد چهار مورد. آقای خوئی فرموده: خصی اخته ذبحش مجزی نیست. اما موجوء و مرضوض حالا ما هم اضافه می‌کنیم مفتول چه اشکالی دارد؟ بروید یک گوسفندی پیدا کنید، حالا که هر چی قربانی می‌کنند اهمیت نمی‌دهند. مدام گوسفند می‌آید، قصاب هم سر می‌برند به اسم فلان شخص. اگر هم اعتراض کنید می‌گویند: مگر وقت است که در یک روز شصت، هفتاد هزار ما گوسفند می‌خواهیم بکشیم، مدام بیضتین این‌ها را اختبار کنیم ببینیم چی هست؟ حالا این‌ها که اعتناء نمی‌کنند. ولی شرط لازم این است که خصی نباشد. اما موجوء باشد، مرضوض باشد، مفتول باشد اشکال ندارد. تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.‌